

می کوشم تا در پاسخ گوئی به سؤالات شما دقیقاً نظرات شخصی خویش را بیان دارم و از تمسک به نقل قول دیگران و آوردن شاهد و مثال از نوشته‌ها و گفته‌های این و آن سخت پرهیزم زیرا که در این گونه نظر جویی‌ها اصل آگاهی از عقیده فرد مورد سؤال است و در نتیجه اینگونه پاسخگویی‌ها باید دقیقاً حامل نظرات پاسخ‌دهنده برای خواننده باشد و از هرگونه تألیف و تلفیقی که در پناه آن بتوان صراحت‌ها را پنهان داشت، بدور بماند.

کلی بودن سؤال اول شما این مشکل را پیش می‌آورد که ما وسایل ارتباطی را به عنوان واحدی در یک مقیاس کلی مورد بحث و بررسی قرار دهیم و حال آنکه خود بهتر می‌دانید هر یک از این وسایل حیطة عمل و دامنه تشعشی دارد که کاملاً با وسیله دیگر متفاوت است و بالنتیجه کاربرد این وسایل نسبت بهم و وظایف آنها بدلیل همین امر متفاوت و حتی گاه متباین تواند بود.

اما در جدی که ما مجموعه این وسایل را واحدی بینگاریم، به سؤال اول میتوان بطور کلی پاسخ گفت.

پاسخ کلی این است که در جامعه امروز ایران، چونان دیگر جوامع مشابه، مهمترین وظیفه برای کلیه وسایل ارتباط جمعی ایجاد نوعی آگاهی اجتماعی است مشروط به دو شرط:

اول آنکه این آگاهیها وجدان گیرنده پیام را به گروگان نخواهد و به عبارتی دیگر هدف از ایجاد این آگاهی اجتماعی متحدالشکل کردن اندیشه‌های افراد یک جامعه نباشد.

تجربه ممالکی که در وسایل ارتباط جمعی

به بهانه  
ساده نویسی  
و  
ساده گوئی  
در زبان  
ملی  
تجدید نظر  
می کنند

رشد و توسعه بسیار داشته‌اند نشان داده است که این وسایل در صورتی که به شکل ابزارهای تربیت فکر درآیند و اجراکننده شکل خاصی از جهان بینی جهانداران باشند، در فاصله‌ی نزدیک تعداد ملل بزرگ فزونی خواهد یافت و در نتیجه در چشم‌انداز دورتری، انسانهای یک بعدی و بدون تفکر، تحویل جوامع خواهند شد.

روشن است که در شرط اول هنگامی که ما از ایجاد آگاهی اجتماعی صحبت می‌کنیم غرض دادن آگاهی، در مفهومی واقع‌بینانه و انسانست بدون آنکه هدف پیش‌خرید کردن انسان و اسارت او مطرح نظر باشد. ممکن است این اندیشه، بسیار شاعرانه و تخیل‌آمیز جلوه کند و از خود بپرسید که مگر می‌توان با وجود این همه بحرانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، وسایل ارتباط جمعی را، مثلاً در کشورهایی که در راه توسعه قدم برمی‌دارند، به پخش و توزیع آگاهی‌های اجتماعی بشکلی بی‌طرفانه واداشت؟

جواب اینست که اگر ما چنین کشورهایی را به دو گروه کشورهای نوحاسته و تازه استقلال یافته ورها شده از جنگ استعمار اما بی سنت و میراث فرهنگی، و کشورهای با همین مشخصات اما با سنت، تقسیم کنیم خواهیم دید که در کشورهای گروه دوم، یعنی مللی که صاحب سنت و میراث تاریخی و فرهنگی هستند پیاده کردن این کار چندان دشوار نیست و اینگونه ملت‌ها به دلیل غنای فرهنگی و تاریخی خود بر راحتی می‌توانند این وظیفه انسانی وسایل ارتباط جمعی را قبول کنند و پذیرا شوند.

شرط دوم آنست که این آگاهی‌های اجتماعی به صورتی سرگرم‌کننده از سوی وسایل ارتباط جمعی به‌طور اعم، و از جانب وسایل ارتباط جمعی صوتی و تصویری به‌طور اخص ارائه شود. مشکل بزرگ در ممالک در حال توسعه آنست که مسؤولان دستگاههای وسایل ارتباط جمعی از این دستگاهها برداشتی در حد روزنامه‌های قرون هجدهم و نوزدهم اروپا دارند یعنی ستون سرگرمی را از فصل وسایل جدی جدا می‌کنند، بدینسان می‌بینیم اغلب بهنگام پخش خبر - که یکی از مهمترین وسایل ایجاد آگاهی اجتماعیست - بیننده تلویزیون و شنونده رادیو دستگاهش را خاموش می‌کند یا طول موج یا کانالش را عوض می‌نماید. علت این عدم گرایش به جنبه‌های جدی تنها بی‌اعتمادی شونده یا بیننده نیست بلکه عرضه کردن بد، نقش مهمتری بعهدہ دارد. آدمی که در هر حال وسیله ارتباط جمعی را، از روزنامه تا تلویزیون، به عنوان روزه بی‌جهت گریز به جهان استراحت تلقی می‌کند و انسانی که در عصر پریها و واضطراب و دلهره ما در میان فریادهای گوشخراش و آمرانه ماشین می‌زید و تمام روز صحنه‌های ناتوانی را از همه سو می‌شنود، به هنگام قرار گرفتن در برابر وسیله ارتباطی میل دارد که خود هرچه بیشتر جزو این وسیله شود. به عبارتی دیگر عایل است به دست‌آویز این وسیله از جهان واقعیت بگریزد و همپای سرگرمی، آرامشی برای دنیای ناآرام درون خویش بیابد. او بدون شک طالب آنست که پیامهای آگاهی‌بخش را بطریقی سرگرم‌کننده دریافت دارد و به هیچوجه و در هیچ صورتی نظرش به محتوای خشک و خالی پیام از پیش



فراهم آمده و جهت گرفته وسیله ارتباطی جلب نخواهد شد. تنها دريك صورت است که عرضه این آگاهی‌های اجتماعی می‌تواند از حالت سرگرم کننده بیرون آید و آن موقعیست که مملکتی سیاست ارتباطی خویش را از پیش معین کند و «شیوه» آگاه ساختن هدایت شده را به کارگیرد، درچنین حالی کلیه وسایل ارتباطی از کتاب گرفته تا روزنامه و از سینما تا تلویزیون در زیر نظارت مستقیم و در تحت هدایت بلامعارض دولت قرار می‌گیرد و بدیهیست که حاصل این‌گونه سیاست‌ها همانا تربیت انسان يك بعدی و بنا نهادن جامعه پذیرنده است.

در ممالکی که در حال رشد هستند اگر دولت‌های حاکم، سیاست ارتباطی را مشخص ن سازند و به آن، شکل دقیق و روشنی ندهند همیشه خطر آشفتگی و نابسامانی وجود دارد و در نتیجه گیرندگان پیامها همواره دچار نوعی سرگشتگی و ناباوری خواهند شد.

برای پایان دادن به این قسمت از سؤال شما ذکر نکته‌یی خالی از فایده نیست: *روشگاه علوم*  
در جهان امروز کلیه نظریه‌هایی که برای وسایل ارتباط جمعی ساخته شده و فرضیه‌هایی که درباره آینده این وسایل مطرح گردیده از سوی دانشمندان و محققان کشورهای پیشرفته بوده است در حالیکه مسأله ارتباطات در جهان سوم ویژگیهایی دارد که به هیچوجه قابل مقایسه با دو اردوی دیگر روزگار مانیت، از اینرو و با توجه به کثرت کمی این دول و اختلاف شکل سنتها و میراث‌های فرهنگی هر يك، بنظر میرسد که ایجاد يك مرکز تحقیقاتی و مطالعاتی برای بدست دادن

خطوط کلی سیاست ارتباطی ملل جهان سوم، در آینده نزدیک ضروری مینماید و تنها در چنین مرجعی است که می‌توان درباره وظایف و کاربردهای وسایل ارتباط جمعی در کشورهای جهان سوم گفتگو کرد و احتمالاً ارائه طریق نمود.

برای پاسخگویی به سؤال دوم به نظر می‌رسد که روزنامه‌نگار باید از سنت کتابت در اشاعه آگهیها دفاع کند و روزنامه را مهمترین عامل توزیع فرهنگ و آگاهی بداند. در ایران ما که روزنامه، سنتی نسبتاً قدیم دارد و تاریخ مطبوعات ما مشحون از فرازونشیب‌هاییست که مطالعه دقیق آن حتی می‌تواند زیربنای تحریر تاریخ معاصر ایران باشد، روزنامه‌ها در میان طبقاتی نفوذ دارند که دیگر وسایل ارتباطی را در آنها نفوذ و تأثیری چندان نیست اما از آنجا که سؤال شما مربوط میشود به تأثیر این وسایل بر طبقات فعال و مؤثر، بلافاصله این جواب به ذهن می‌رسد که اگر نیروی خلاقه کارگر و دهقان را مؤثر و آفریننده و صاحب نفوذ در اقتصاد جامعه در حال رشد بدانیم و به خاطر بیاوریم که این طبقات اکثر به قرائت و مطالعه علاقه‌یی ندارند، به نقش عظیم رادیو و آنگاه در فاصله‌یی خیلی کم به نقش تلویزیون پی می‌بریم. می‌دانیم که تعداد دستگاههای گیرنده رادیو در ایران دیربست از میلیون گذشته و تلویزیون نیز در آستانه عبور از این مرز است و هم‌آگاهیم که مجموع تیراژ مطبوعات تجاری ما هنوز تا مرز يك میلیون فاصله زیادی دارد بنابراین بخوبی می‌توان دریافت که اکثریت از دو وسیله صوتی و تصویری یعنی رادیو و تلویزیون استفاده می‌کنند

و با توسعه شبکه تلویزیون و تقویت دستگاههای فرستنده رادیو و نیز با بهبود کیفی و افزایش کمی برنامهها ، در فاصله زمانی نسبتاً نزدیکی می توان به این نتیجه قاطع رسید که رادیو و تلویزیون مؤثرترین وسیله نفوذ در میان گروهها و طبقات جامعه ما هستند .

در مورد اینکه این دو وسیله چه وظایف خاصی باید به عهده بگیرند؟ جواب اینست که شکل اداره و طریقه ارسال پیام این دو وسیله ، تعیین کننده تکلیف آنها در آینده از نظر مردم و تعیین کننده تکلیف مردم در آینده می دورتر از نظر آنها خواهد بود .

در کشورهای جهان سوم تقریباً بطور کامل و در کشورهای غرب با چند استثنا و در کشورهای شرق بطور عام ، دو وسیله رادیو و تلویزیون بطور درست در اختیار دولت ها قرار دارند .

دولتی بودن این دو وسیله در عین آنکه بیم نوعی عدم قبول را از سوی گیرندگان پیام بوجود می آورد به یکدستی و شکل گیری فرهنگی یک ملت ( بشرط آنکه سیاست فرهنگی دولت منطبق بر احتیاجات و واقعیات باشد) کمک میکند .  
با اینهمه نمیتوان انکار کرد که محتوای برنامه های رادیو - تلویزیون در کشورهای که این دستگاه ها توسط دولت هدایت و رهبری میشود معمولاً نوعی پذیرش اعتراض آمیز و حتی آمیخته به شک به همراه دارد . باور ، در میان مردمی که این محتوا را دریافت می دارند ، سست و زودشکن است حتی اگر این دولت ها واقعاً صادق و صمیمی باشند . زیرا که آدمی خبر را معمولاً با نوعی

قضاوت شخصی می پذیرد و بر آن صحنه می گذارد و چون احساس کند که این خبر با تدارك قبلی بدستش رسیده و احتمالاً از چند صافی گذشته است ، میزان باور و اعتقاد در او سست تر می شود . در کشورهایی که دولت ها روش يك جانبه را در توزیع خبر و آگاهی در پیش می گیرند عدم پذیرش در نزد مردم فزونی می یابد .

بررسی هایی که شده نشان می دهد که مردم به برنامه های آگاه کننده اینگونه وسایل با درصد بسیار کمتری توجه می کنند بدین صورت که از گوش دادن به اخبار طفره می روند ، از توجه به تفسیرهای سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی تن می زنند و سرانجام به حدی می رسند که این دو وسیله را فقط برای سرگرمی می خواهند و به مجرد اینکه برنامه های سرگرم کننده ، به مناسبتی پخش نشود ، میزان استفاده از دستگاههای مزبور به حداقل ممکن می رسد .

خطر دیگری که انحصاری بودن وسایل ارتباط جمعی دارد اینست که نه تنها برنامه های سیاسی و آموزنده مورد شك قرار می گیرد بلکه استفاده کنندگان حتی در اصالت دیگر برنامه ها نیز شك می کنند و این نکته ، خاصه در کشورهای شرق - که نوعی موشکافی و بدبینی و نکته سنجی در نهاد افراد آن مخمر است - با شدت بیشتر ظاهر می شود . تحقیقات نشان داده است که حتی گاه برنامه های خیلی ساده تفریحی و سرگرم کننده مورد تعابیر عجیب و غریب قرار گرفته است .

همین مسایل و ضوابط برای روزنامه ها نیز صادق است .



برخلاف آنچه شایع است که تلویزیون در جوامع پیشرفته در هم شکننده قدرت کتاب ، روزنامه ، سینما و رادیوست ، ثابت شده که اگر نوعی سیاست درست ارتباطی اتخاذ شود هر یک از این وسایل در جای خود تأثیر و ارزش خاص خویش را درین جوامع حفظ خواهد کرد .

اگر بخواهیم خلاصه کنیم ، می توان گفت در حال حاضر در جامعه ما تلویزیون به دلیل نبودن وسیله و نیز به دلیل قابلیت گسترش و توسعه شبکه اش در سراسر کشور نخستین و جامعترین وسیله ارتباط جمعی است و وظیفه‌یی که این وسیله دارد همانست که در بالا به آن اشاره شد یعنی تلویزیون باید از طریق ایجاد آگاهی های اجتماعی به شکل سرگرم کننده و دور از تأثیرات و تلقینات مستقیم ، وظیفه خود را بانجام رساند و در نتیجه به فرهنگ اجتماعی کمک کند .

اینک که سخن از فرهنگ اجتماعی به میان آمد می توان به سؤال بعد پاسخ گفت و این نکته را تذکر داد که بی شک هر وسیله ارتباط جمعی اگر بخواهد صیغه اصیل و ملی بخود بگیرد ناگزیر از پذیرش پاره‌یی از سنتهای فرهنگی جامعه است . پس تردید نباید کرد که فرهنگ هر جامعه مؤثر در شکل گرفتن محتوای وسایل ارتباط جمعی است و رکن اساسی و اصلی آن به حساب می آید . اما به مرور زمان ، به مجرد آنکه این نخواستہ بر پای ایستاد و قدم در عرصه زندگی اجتماعی نهاد چونان طفلی یکسبه ره صدساله تواند پیمود و از همینجاست که بی تردید محتوای بعدی این وسایل ، سبب ساز

و بنیادگذار فرهنگ آینده تواند شد . وسایل ارتباط جمعی خاصه تلویزیون ، بدلیل گسترش سریع آن در کشور های پیشرفته ، حامل و حاوی فرهنگی است که فرهنگ بومی نمی تواند بود و شاید به دلایل فنی و شکل تهیه بهتر ، برنامه های خارجی تلویزیون بیش از برنامه های داخلی مشتری و بیننده داشته باشد . پس اگر فرهنگ بیگانه نخست با ورود کتاب بصورت چشمه ی آرام در بستر رودخانه فرهنگ ملی این گونه ملت ها قدم نهاد و ای بسا که آب زلال آن صفایی بدین رودخانه کمابیش وحشی بخشید ، بمرور زمان و با رشد وسایل ارتباطی این نفوذ قوت و شدت بیشتری یافت و بروز تلویزیون درست حالت سیلی بیجان و گران آهنگ و زمین کن را داشت که یکباره این رودخانه آرام را به شطی سیلابی مبدل ساخت و از اینجاست که نمی توان گفت امروزه فرهنگ ملی تأثیری در وسایل ارتباط جمعی به آن شکل قاطع و نافذ دارد و در رأس همه این وسایل وسیله یی که پیش از همه در معرض این تهاجم و واگیری فرهنگ بیگانه است تلویزیون است . اشتباه نشود که غرض فرهنگ بیگانه فرهنگ خاص نیست بلکه عنوان کلی برنامه های تلویزیونی است که اگر جرأت ورزیم باید آن را « فرهنگ جهانی تلویزیون » بنامیم .

محققان نشان داده اند که حتی کشورهایی که دارای سیاست ارتباطی معین شده هستند - مثل کشورهای شرق در سالهای اخیر - در برنامه های تلویزیونی خود ناگزیر به جانب عرضه کردن مطالبی بصورت فیلم و یا داستان پیوسته ، گراییده اند

در اینجا لازمست تذکر دهیم که زیربنای اقتصادی این‌گونه جوامع در ایجاد چنین وضع و حالی ، سخت مؤثر است و چون وسایل ارتباطی مبنای حیات خویش را بر اصول قوانین تجارت استوار ساخته‌اند و مسأله عرضه و تقاضا را دقیقاً رعایت می‌کنند سقوط آنها در چنین سراسیمی اجتناب‌ناپذیر است . دلیل واضح اینکه حتی در ممالک خیلی پیشرفته ، نثریاتی که در سطح بالا منتشر می‌شوند تیراژی بر مراتب کمتر از نثریات معمولی عوام‌پسند، دارند .

در چنین حالی مسؤولان وسایل ارتباطی با جمله‌هایی بظاهرتبرئه‌کننده از قبیل: «ما برای اکثریت می‌نویسیم» ، «ما برای توده برنامه اجرا می‌کنیم» ، «ما برای همه مردم می‌گوییم» بارسنگین مسؤولیت افسار فرهنگ يك ملت را از دوش خود برمی‌دارند. این مسؤولان و طراحان برنامه‌های ارتباطی غالباً لطافت فرهنگ عامه را با سخافت قبول عوام اشتباه می‌کنند. در نتیجه بجای آنکه با برنامه‌های سرگرم‌کننده و دور از جهت‌گیری به ایجاد آگاهیه‌های مفید اجتماعی بپردازند در کار هرچه ساده کردن محتوای برنامه‌های خود برمی‌آیند و گاه در این راه تا به آنجا ترول می‌کنند که محتوای این برنامه‌ها به کلی بی‌ارزش می‌شود .

چقدر داستانها یا وقایعی را در روزنامه‌ها و یا مجلات خوانده‌ایم که حتی يك كلمه از آنها به خاطرمان نمانده است و چقدر برنامه از رادیو شنیده‌اید و یا از تلویزیون دیده‌اید که حتی به خاطر آوردن نام آنها میسر نیست؟ من سر آن ندارم که بگویم هرچه در وسایل ارتباطی عرضه میشود باید

که صیغه و رنگ فرهنگ جهانی تلویزیون را بخود گرفته و از آن صورت محدود و معین خارج شده‌است .

هنگامی که این تأثیرپذیری وسایل ارتباط جمعی را از فرهنگ، باور کردیم و پذیرفتیم که فرهنگ در شکل گرفتن محتوای وسایل ارتباط جمعی ، سخت مؤثر است و قبول کردیم که فرهنگهای آینده بر مبنای محتوای امروزی وسایل ارتباط جمعی پی‌ریزی خواهد شد سؤال چهارم شما بلافاصله به عنوان يك موضوع قابل توجه پیش چشم قرار می‌گیرد ، زیرا قبول عام و اقبال مردم بسوی برنامه‌های آرامش‌بخش و سرگرم‌کننده و حتی گاه مخدر وسایل ارتباط جمعی صوتی و تصویری ، و یا مطالب مندرج در نثریاتی که در حد ذوق عوام منتشر می‌شود ، خطری اساسی برای فرهنگ آینده بوجود می‌آورد و در اینجا است که باز اشاره به داشتن يك سیاست ارتباطی بیفایده نیست .

در کشورهایی که چنین سیاستی در پیش گرفته شده است و نوعی هرج و مرج در عرضه مطالب وجود دارد ، ما شاهد نزول سریع سطح فرهنگ مردم هستیم و در این راه بی‌شک وسایل ارتباطی بزرگترین گناهکارانند ، زیرا در چنین حالی وسایل ارتباطی بجای آنکه ترقی دهنده سطح ذوق و افزایش دهنده دانش عوام باشند دقیقاً بدنبال مطالبی می‌روند که يك فرد عامی و بدون فرهنگ را هرچه بیشتر راضی کند. در چنین حالی در میان وسایل ارتباطی، مسابقه و رقابتی شدید درمی‌گیرد ، شبیه مسابقه فرود اسکی که هر اسکی‌بازی زودتر به پایین دره رسید ، برنده میشود.



دارای چنان سطحی باشد که بتوان آنرا بایگانی کرد و یا در کتابخانه‌ها نگهداشت و این معارض نظریه «سرگرم‌کننده» بودن است اما چه می‌توان کرد هنگامی که می‌بینیم محتوا دروسایل ارتباط جمعی روز بروز نزول میکند و توجه به مسایل مورد علاقه عوام و استفاده از نقاط ضعف عامه، پایه و اساس تهیه و تولید برنامه قرار می‌گیرد.

نکته دیگری که باید تذکر داد این است که این نزول پی درپی و با کمال تأسف اجتناب‌ناپذیر، سبب می‌گردد که غنای فرهنگی جامعه شدیداً مورد تهدید واقع شود زیرا که وقتی آسان‌پسندی اصل قبول محتوا قرار گیرد نزول سطح پیام خودبخود اجباری می‌شود. به عبارتی دیگر در چنین حال است که وسایل ارتباطی غنای فرهنگی جامعه را مورد تهاجم و حمله قرار می‌دهند و نخستین سنگری که در این تهاجم سقوط می‌کند زبان مادر است.

گردانندگان وسایل ارتباطی زیر عنوان ساده‌نویسی و ساده‌گویی، در زبان ملی به اراده خویش، تجدیدنظر می‌کنند اما واقعیت اینست که نقاب ساده‌نویسی و ساده‌گویی به همان اندازه پوشیده و مسخره‌است که بهانه گفتن و نوشتن برای اکثریت. در اینجا مسؤولان و طراحان برنامه‌های وسایل ارتباط جمعی، ندانسته هدف را مبتذل‌نویسی و مبتذل‌گویی قرار داده‌اند و در پس این پرده، از یک سو زبان را از گسترش و رشد باز می‌دارند و از دگرسو، بسوی پوچی و تهی شدن می‌کشاند. انکار وجود زبان خاص برای وسایل ارتباطی کاری درست نیست. در سراسر گیتی این زبان در کنار زبان مادری به عنوان عامل رشد دهنده زبان

ملی می‌تواند سودمند و فعال باشد اما لحظاتی فرا می‌رسد که این زبان از وظیفه و مسیر اصلی خود خارج می‌شود و بصورت یک زبان قالبی، قراردادی، توخالی درمی‌آید. تا بدانجا که گاه با آنکه لغاتی که در این وسایل بکار گرفته می‌شود معادلی در زبان ملی دارد، استفاده‌کنندگان، واژه بیگانه‌به‌کار می‌برند. به این ترتیب در پاسخ چهارمین سؤال شما می‌توان گفت که وسایل ارتباط جمعی نباید محتوای نازلی را الزاماً عرضه کنند و نیز نمی‌توان بطور قاطع و در بست نظر داد که این وسایل به غنای فرهنگی جامعه لطمه وارد می‌آورند زیرا که اگر درست بنگریم تالی فاسد این نظر میتواند همین قوت را داشته باشد یعنی اگر گردانندگان و طراحان سیاست ارتباط جمعی وجدانی بیدار و بینشی درست داشته و به حدود و اندازه‌های وظایف ملی و میهنی خویش آگاه باشند بی‌شک در اولین قدم سعی می‌کنند که محتوای فرهنگی این برنامه‌ها نازل نباشد تا به غنای فرهنگی جامعه کمک کند. در دنباله همین بحث است که به قسمت پنجم سؤال شما می‌رسیم و به وظایفی که وسایل ارتباط جمعی در برابر زبان مادری دارند اشاره می‌کنیم.

بر آنچه گفتیم این را می‌افزاییم که با ترقیات روزافزون دانش بشری و پیدایی واژه‌های تازه در زمینه‌های مختلف علمی و ادبی - که حتی گاه بصورت روزمره درمی‌آید - و پخش و انتشار این واژه‌های تازه با سرعتی غیر قابل تصور از طریق دستگاههای فرستنده بصورت خبر و تفسیر و گزارش، وسایل ارتباط جمعی نخستین گیرندگان نوآوری‌های جهان ما هستند و از این روی مسؤولیت سنگین تری

چه از طریق نوشته و چه از طریق تکلم و چه از طریق تصویر با مردم تماس دارند باید هم مسؤولیت فردی و هم مسؤولیت جمعی را احساس نمایند . مسؤولیت فردی در این حد که بکشند تا هر چه بیشتر خود را به امکانات زبان مادری مجهز و آشنا سازند و مسؤولیت های اجتماعی در آن حد که سعی نمایند جلو ورود مطالب فاسد کننده را چه از نظر زبان و چه از نظر محتوا بگیرند و بطور جمعی خدمتگزار غنای فرهنگی برای زبان مادری باشند.

اگر فرهنگ های محلی را چشمه های جوشنده و زاینده فرهنگ ملی و باروری تلقی کنیم و باور نماییم که مجموعه فرهنگ ملی را از فرهنگ های محلی و تلفیق و تألیف آداب و سنن بدست می آوریم و اگر به آنچه در مورد تهاجم و وسایل ارتباطی در جهان امروز اشاره شد برگردیم ، خواهیم دید که فرهنگ های محلی در برابر این تهاجم وضعی سخت نگران کننده دارند .

اگر سیاست تقویت فرهنگ محلی را در پیش گیریم بشکلی اصولی و منطقی که در عین حفظ وحدت ملی میدان عمل کرد بیشتری به فرهنگ های محلی بدهد ، بسیار امکان آن هست که این فرهنگ ها در هجوم برق آسای فرهنگ کلی ارتباط جمعی ، پایکوب نشوند .

تحقق این آرزو در صورتی میسر است که ما حساب فرهنگ رسمی را از حساب فرهنگ بطور عام جدا سازیم ، زیرا در بسیاری از کشورهای در حال رشد که دولت سیاست هدایت فرهنگی را بعهده می گیرد نوعی چهارچوب از پیش تراشیده و آماده شده بدست مجریان داده می شود تا ضابطه های

برعهده دارند ؛ زندانیان در حقیقت نخستین صف پاسداران زبان ملی در هر جامعه اند . از گوی این دستگاههاست که طنین واژه های نو بگوش مردم مملکت می رسد و مردمان با اصطلاحات تازه آشنا می شوند .

باز بررسی کردیم بموضوع وجدان ملی و اجتماعی گردانندگان این دستگاهها که اگر بشکلی درست کار خود را انجام دهند زبان ملی مورد تهاجم و حمله قرار نخواهد گرفت و از آسیب پذیری در امان خواهد ماند .

بی شك در دستگاه های ارتباط جمعی اعم از مکتوب و مصور و مصوت حضور افرادی که از غنای کاملی در زبان ملی برخوردارند ضروریست ، این افراد که باید به آنان عنوان منتج یا پاکیزه گردان داد بی شك بزرگترین مسؤولیت هارا در هدایت وسایل ارتباط جمعی در جهت خدمت به زبان ملی برعهده دارند . وسایل ارتباط جمعی باید با روش منطقی و دور از تعصب خاص و وظیفه هر چه غنی تر ساختن زبان ملی را از طریق خلق و عرضه واژه های مطلوب و مردم پسند بر عهده گیرند و نیز به این حقیقت توجه داشته باشند که این وسایل ، فرهنگ ملی هر جامعه ای را غنی می سازند و با شرایط روز تطبیق می دهند . در راه وصول به این هدف است که وسایل ارتباطی باید حتی المقدور از امکانات زبان مادری در جهت عرضه مطالب خویش کمک بگیرند و مردم را با زبان پاکی که می تواند وسیله تبیین نظریات و افکار آنها در جامعه باشد آشنا کنند . از اینروست که بنظر می رسد کلیه کارکنان دستگاه های وسایل ارتباط جمعی که بنحوی از آنها



فرهنگی با این معیارها و قوالب اندازه گیری شود. بدین گونه در شرایطی خاص ، هنگامی که ما قصد آن داشته باشیم که وسایل ارتباط جمعی را به یاری فرهنگ های محلی بخوانیم ، باید پیشاپیش قوالب رسمی را از روی این فرهنگ ها برداریم و خودرویی و آزادگی و حتی تیززبانی را — که از ویژگیهای فرهنگ های محلی است — بدانان بازدهیم چه در برابر تهاجم فنی و علمی و نقاش قاطع و برنده و وسایل ارتباط جمعی ، تنها دستمایه بایسرداری فرهنگ های محلی همین علایق و آزادگی هاست و در صورت وجود چنین شرایطی است که یک برنامه موسیقی محلی می تواند در کنار برنامه بزرگ موسیقی مجلسی رادیو یا تلویزیون عرض اندام کند و یا نقل یک مثل یا حکایت قادر است موجودیت فرهنگ محلی را در برابر داستان های پرطمطراق شب ، به اثبات برساند .

تشویق مردم محل به جمع آوری و ارسال ترانه ها ، مثل ها ، مثل ها ، حکایات محلی و منعکس ساختن فرستاده های مردم از طریق وسایل ارتباط جمعی — بدون عبور از زیر قالب قراردادی فرهنگ رسمی — می تواند حافظ فرهنگ محلی و حتی رشد دهنده و بخشاینده حیات بدان باشد .

تردید نمی توان کرد که تهاجم فرهنگی وسایل ارتباط جمعی خاصه آنچه ما از آن به نام فرهنگ جهانی تلویزیون یاد کردیم نوعی جهان گشایی و نوعی یک نواخت سازی را در آینده بی نه چندان دور به همراه خواهد آورد و بدیهی است نخستین قربانیان این تهاجم فرهنگ های محلی و ملی هستند ، اگر در فرصتی سریع و کوتاه برای نجات آنان

چاره اندیشی و سنگر سازی نشود .

ممکن است ایراد گرفته شود که با توسعه روزافزون شبکه جهانی وسایل ارتباط جمعی نمی توان مبارزه کرد .

ضمن پاسخ دادن به این سؤال به آخرین سؤال نیز جواب می دهیم .

از آنجا که تلویزیون آخرین پدیده ارتباط جمعی است و در این تهاجم در صف اول قرار گرفته ، این فکر برایمان پیش می آید که در صورت رشد و تکامل این وسیله و قابل دسترس بودن تصویر بشکلی که امروز امواج در دسترس بشر است و نیز با توجه به این که انسان در مورد تصویر چندان نیازی به درک زبان صاحب تصویر ندارد و نوعی بیان تصویری در آینده جانشین بیان کلمه بی خواهد شد ، چاره اندیشی چگونه باید باشد ؟

تصور کنید که در ۲۰ یا ۳۰ سال بعد بدین مسابقت انتخاب زیباترین دختر جهان در همان شرایطی میسر باشد که تماشای یک دسته آوازه خوان و خنیاگر محلی .

تصور کنید انسان صاحب دستگاه گیرنده به کسب اطلاع هر چه بیشتر از سرزمینهای دور و وقایع جالب ، اورا بسوی برنامه اول خواهد برد و نیز کشورهایی که دارای فرهنگ فنی و علمی پیشرفته تری هستند قادر خواهند بود در تلویزیون های خود برنامه های عرضه دارند که از لحاظ کیفیت و کمیت بر مطالب و محتوای تلویزیون های محلی رجحان داشته باشد .

در چنین حالی اگر واقعاً اخذ این گونه برنامه ها از دستگاه گیرنده بدون اشکال باشد

۱۰۰  
۱۰۱  
۱۰۲  
۱۰۳  
۱۰۴  
۱۰۵  
۱۰۶  
۱۰۷  
۱۰۸  
۱۰۹  
۱۱۰

راه حلی قاطع جهت سهم گیری هرچه بیشتر در فرهنگ جهانی ارتباطات جمعی باشند .

کشورهای جهان سوم هنگامی پیروز خواهند بود که در محتوای برنامه های وسایل ارتباط جمعی جهان حق و جای واقعی خود را بدست آورند و درصد عظیمی از کل برنامه و محتوای وسایل ارتباط جمعی را به خود و مسایل مبتلابه شان اختصاص دهند .

بی شک کلیه کشورهای ناتوان و بخصوص کشورهای جهان سوم که از جهت منابع نیروی انسانی و متخصصان فنی ضعیف هستند ، ناگزیر به تسلیم و زانو زدن خواهند شد .

فرهنگ جهانی تلویزیون ، نوعی جهان وطنی را در سراسر گیتی اشاعه خواهد داد و اگر از هم اکنون کشورهای در حال رشد مقابله با این تهاجم را پیش بینی نکنند در برابر آن از پای خواهند آمد .

ممکن است که اینها درصد بسیار اندکی را از کل فرهنگ جهانی تلویزیون بدست آورده باشند اما این نسبت به همان اندازه نامتعادل خواهد بود که ، درآمد سرانه کشورهای ! و اگر در آن روز وضعی هم پیش آمده باشد که چنین کشورهایی به رشد اقتصادی کافی و بالغی رسیده باشند باز از آنجا که تربیت انسان زمانی بس طولانی تر از رشد و توسعه اقتصادی لازم دارد ، ناگزیر با انسان تأثیر پذیرفته از فرهنگ جهانی تلویزیون روبرو خواهیم شد و نیک می دانیم که این انسان در برابر فرهنگ از راه رسیده ای که به او هدیه شده است بسی ناتوان خواهد بود . جای آن نیست که از تأثیر دستگاههای ارتباط جمعی جهانی در دگرگون ساختن و حتی انهدام سنتها ، لطائف روحی و واژگون کردن اساس اندیشه های ملی و محلی ، سخن بگوییم .

فقط آنچه می توان به عنوان توصیه و یا پیش بینی برای آینده بیان داشت این است که کشورهای جهان سوم باید از هم اکنون به موازات رشد اقتصادی و اجتماعی خویش در پی یافتن

